

شاهزاده و گدا

www.ketab.ir

مارک تواین
ساجده کاشانی



انتشارات نیکه فرجام

تواین، مارک، ۱۸۳۵ - ۱۹۱۰م، مستعار Twain, Mark
شاهزاده و گدا/ مارک تواین؛ ابا مقدمه رابرت تین؛ اتصویرگر ویلیام هترل؛ ترجمه‌ی ساجده کاشانی.

تهران: نیک فرجام، ۱۴۰۰.

۱۹۰ ص: مصور.

978-622-258-166-4

فیبا

The prince and the pauper, c2004. عنوان اصلی:

داستان‌های نوجوانان آمریکایی - قرن ۱۹م.

Young adult fiction, American -- 19th century

تین، رابرت، مقدمه نویس

Tine, Robert

هترل، ویلیام، ۱۸۵۵-۱۹۲۸م، تصویرگر

Hatherell, William, 1855-1928

کاشانی، ساجده، ۱۳۷۷ - مترجم

۱۶۷۶PS

[ج]۸۱۳/۵

۸۴۰۵۷۹۷

سرشناسه

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

شابک

وضعیت فهرست نویسی

یادداشت

موضوع

شناسه افزوده

شناسه افزوده

شناسه افزوده

شناسه افزوده

شناسه افزوده

رده بندی کنگره

رده بندی دیویی

شماره کتابشناسی ملی

www.ketab.ir



انتشارات نیک فرجام

مرکز پخش: میدان انقلاب، خیابان

دانشگاه، کوچه رستمی، پلاک ۶

تلفن: ۶۶۴۹۵۸۸۷

۶۶۹۷۲۸۱۷

۶۶۹۵۲۳۱۵

◆ شاهزاده و گدا

◆ نوشته‌ی مارک تواین

◆ ترجمه‌ی ساجده کاشانی

◆ ویراستار: عاطفه فریدونی

◆ ناشر: انتشارات نیک فرجام

◆ نوبت چاپ اول ۱۴۰۱

◆ تیراژ ۱۰۰۰ نسخه

◆ حروفنگاری آبان گرافیک

◆ شابک ۹۷۸ - ۶۲۲ - ۲۵۸ - ۱۶۶ - ۴

◆ قیمت ۱۱۴۰۰۰ تومان

مقدمه

ساموئل لنگهورن کلمنز در ۳۰ نوامبر سال ۱۸۳۵ میلادی در شهر میسوری ایالت فلوریدا به دنیا آمد. چند سال بعد، وقتی او چهار ساله بود، خانواده‌اش به هانیبال، شهر کوچکی در ایالت میسوری، نقل مکان کردند. ساموئل کلمنز با نام هنری مارک تواین، در مطرح شدن این شهر نقش پررنگی داشت. در دهه ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ میلادی، هانیبال خیلی از اینکه بخواهد لبه‌ی تمدن آمریکایی باشد، دور نبود — اگر روی مرز نبود، خیلی به آن نزدیک بود. مطمئناً این شهر که در حاشیه‌ی رود می‌سی‌سی‌پی قرار داشت، چیزی نداشت که نشان دهد روزی یکی از بزرگترین نویسندگان آمریکایی را پرورش می‌دهد. عجیب‌تر این است که فکر کنیم روزی مردی از یافت روستایی شهر میسوری، رماتی با جزئیات عظمت و کثیفی تودور انگلیس می‌نویسد؛ اما در آن زمان، ساموئل کلمنز از شهر هانیبال تبدیل به مارک تواین، یکی از معروف‌ترین نویسندگان جهان شد و رمان‌های مهمی نوشت.

مارک تواین، جریان رمان شاهزاده و گدا را این‌گونه خلاصه می‌کند:

از ساعت نه صبح بیست‌وهفت ژانویه سال ۱۵۴۷ آغاز می‌شود؛ هفده ساعت و نیم قبل از مرگ هنری هشتم و تعویض لباس و جایگاه بین شاهزاده‌ی ولز و یک پسر گدا با سن و چهره‌ی مشابه، البته با نبوغ و تخیل بیشتر. پس از آن پادشاه حقیقی، زمان سختی را بین ولگردان و گردن‌کلفت‌های «کنت» سپری می‌کند؛ درحالی‌که پادشاه جعلی صاحب تاج و تخت پرزرق‌وبرقی شده است.

این پاراگراف در اواسط تا اواخر دهه‌ی ۱۸۷۰ میلادی نوشته شده است. به دنبال آن کتاب «ماجراهای تام سایر» منتشر شد و مارک تواین در حال نوشتن رمان «ماجراهای هاگلبری فین» بود. به نظر می‌رسد این طرح، محصول تواین است؛ داستانی جالفتاده با موقعیت‌های طنز، سوءتفاهم، مسخره و البته کمی زیرکی. در حالی که رمان «شاهزاده و

گدا» نیز دارای این عناصر و خصوصیات بود، خوانندگان تواین پس از انتشار کتاب، غافلگیر شدند. از بسیاری جهات «شاهزاده و گدا» شبیه هیچ‌یک از آثار تواین که تا آن روز منتشر شده بودند، نبود.

باوجود اینکه تواین در آن زمان به‌شدت مشغول نوشتن «ماجراهای هاکلبری فین» بود، مجذوب طرح جدید «شاهزاده و گدا» شد و نوشتن بزرگ‌ترین اثر خود - «ماجراهای هاکلبری فین» - را رها کرد تا با آن طرح بازی کند. او حتی به این فکر کرد که داستان را مثل نمایشنامه بنویسد. بخشی از وسواس فکری او درباره‌ی «شاهزاده و گدا»، ممکن است به دلیل نارضایتی‌اش از پیشرفت در «ماجراهای هاکلبری فین» باشد. در واقع بعضی اوقات، یک کتاب باید از کتاب دیگر سبقت بگیرد. «شاهزاده و گدا» سه سال زودتر از «ماجراهای هاکلبری فین» به چاپ رسید.

هرچند که مارک تواین به دلیل ابتکار عمل هوشمندانه‌ی خود مشتاق نوشتن «شاهزاده و گدا» بود، ولی انگیزه‌ی دیگری هم وجود داشت که او را مجبور به نوشتن این رمان می‌کرد. وقتی در هاتفورد زندگی می‌کرد، از او دعوت شد تا به عضویت «باشگاه دوشنبه عصر» درآید. «باشگاه دوشنبه عصر»، یک انجمن غیررسمی متشکل از بیست نفر از کشیش‌ها، نویسندگان، معلمان و تاجران برجسته هاتفورد بود. این انجمن کوچک و عالی‌مقام از پاییز تا بهار، هر دوشنبه برای شنیدن نوشته‌ها و مقالات اعضای انجمن جلسه تشکیل می‌دادند، شام سبکی می‌خوردند و مقداری آبجو می‌نوشیدند. تواین از این جلسات لذت می‌برد و نوشته‌های خود از جمله: «حقایق مرتبط با کارناوال جنایات اخیر در کانکتیکات» و «شادی چیست؟» را ارائه داد. این مقالات سال‌ها بعد به دیالوگ فلسفی او تحت عنوان «بشر چیست؟» تبدیل شدند. با گذر زمان علاقه‌ی تواین به موضوعات موردبحث در «باشگاه دوشنبه عصر» بیشتر شد و حتی تحت‌تأثیر برخی از اعضای آن نیز قرار گرفت. یک کشیش عضو انجمن، دوست صمیمی مارک تواین بود و تأثیر عمیقی روی او گذاشت و مستقیماً منجر به خلق «شاهزاده و گدا» شد.

ادوین پارکر یکی از تحسین‌کننده‌های کار تواین بود، اما او احساس می‌کرد که نبوغ دوستش بیش از شوخ‌طبعی و هجو کردن است. او در این باره می‌گوید:

«من هیچ نویسنده‌ی آمریکایی را سراغ ندارم که مثل تو توانایی انگلیسی نوشتن با این قدرت را داشته باشد. تو کاملاً قادر به انجام دادن کارهایی هستی که اثری از هویتت در آن نمایان است و در عین حال دارای شخصیتی هوشیار و ارزشی همیشگی هستی. ممکن است این مسئله برای تو ناآب نشود ولی افتخار بزرگی برایت به ارمغان می‌آورد و

همچنین لذت فراوانی برای دوستانات خواهد داشت. خیلی جسارت کردم؟ من را ببخش، ولی آرزو می‌کردم که فرصت و نبوغ تو را داشته‌م. (دسامبر ۱۸۸۰)

پارکر یکی از نقاط حساس تواین را نشانه رفته بود. تواین هم نگران این بود که او به‌عنوان یک نویسنده‌ی طنز شهرت و اعتبار دارد نه به‌عنوان یک نویسنده‌ی جدی؛ بنابراین به اصرار پارکر و یکی دیگر از اعضای «باشگاه دوشنبه عصر» که شهردار هارتفورد بود و «هنری رابینسون نام داشت، تواین تصمیم گرفت که در مورد نوشتن «شاهزاده و گدا» جدی‌تر عمل کند و با سختی‌هایی که در «ماجراهای هاکلبری فین» سروکار داشت، مبارزه کند.

نوشتن «ماجراهای هاکلبری فین» مارک تواین را بسیار اذیت کرد. او برای ویلیام دین هاوِلز نوشت که چیزهای زیادی در این کتاب، از جمله طرح داستان را دوست ندارد. او در نظر داشت که یا کتاب را کنار بگذارد یا نسخه‌ی دست‌نویس را بسوزاند! به نظر می‌رسد نوشتن «شاهزاده و گدا» با چنین مشکلاتی روبه‌رو نبوده است. تواین نگارش این رمان را در زمستان سال ۱۸۷۷ آغاز کرد و با جدیت روی آن کار می‌کرد. او به برادر بزرگ‌ترش اورپون کلمنز، گفته بود که با علاقه‌ای شدید و افراطی روی «شاهزاده و گدا» کار می‌کند. اگر چنین شرایطی در نوشتن کتاب وجود داشته، باید گفت که این افراط به‌شدت ثمربخش بوده است. نگارش کتاب در اواسط سال ۱۸۸۰ به اتمام رسید و مارک تواین به‌شدت از نتیجه‌ی کار رضایت داشت. او مطمئن بود که تری بسیار ماندگار خلق کرده است. او برای یکی از دوستان قدیمی‌اش نوشت: «من دارم چه چیزی می‌نویسم؟ یک داستان تاریخی از سیصد سال پیش. سوگند می‌خورم که «باشگاه دختران جوان» – همسر و دختران تواین – رازداری می‌کنند و تنها خودشان نسخه‌ی دست‌نویس را می‌خوانند.» همسر و دختران تواین بسیار مشتاق بودند.

یکی از جالب‌ترین، ماندگارترین و سطحی‌ترین افسانه‌ها در خصوص تواین این است که اولیویا لانگدون کلمنز، همسر حدوداً ۳۵ ساله‌اش، متظاهر، متعصب و سختگیر بوده است. طبق این روایت، اولیویا تمایلات دنیوی او را سرکوب می‌کرده، کتاب‌هایش را دست‌کم می‌گرفته یا آن‌ها را سانسور می‌کرده، لذتی از مطالعه‌ی آثار تواین نمی‌برده و به‌طور کلی از شهرت و کتاب‌های او خجالت‌زده بوده است. باوجود اینکه خود مارک تواین معمار اصلی شهرت همسرش بوده، این موضوع کاملاً غلط است.

اولیویا لانگدون سال ۱۸۴۵ در خانواده‌ای ثروتمند و در شمال نیویورک به دنیا آمد. او زنی ظریف و گوشه‌گیر بود که بخش زیادی از جوانی‌اش را – از ابتدای نوجوانی تا حدود

بیست سالگی — بیمار بود. اولیویا، فرزند نازپرورده‌ی پدر و مادری ثروتمند و بسیار بامحبت، نسبت به تواین پرشور و هیجان، خجالتی و گوشه‌گیر بود. باوجود اینکه این دو نفر اشتراکات زیادی با هم نداشتند، ولی تواین در انتخاب اولیویا به‌عنوان همسر، مصمم بود. والدین اولیویا حمایت‌کنندگان جدی جنبش «مخالفت با مصرف الکل» بودند، به همین دلیل تواین نیز سوگند خورد که مشروبات الکلی را ترک کند، این اقدام دوستان قدیمی او را وحشت‌زده کرد. البته دوستانش نمی‌دانستند که این سوگند دوام زیادی ندارد. کمتر از یک سال بعد، تواین به اولیویا یاد داد که چگونه در یک شب یک بطری آبجو بنوشد!

اولیویا کلمنز، کمک زیادی به همسرش می‌کرد، او ایده‌های تواین را تبلیغ می‌کرد، منشی و اولین ویراستارش هم بود. تواین بسیار به همسرش تکیه می‌کرد و به نظرات او بها می‌داد. همین عشق و توجه زیاد باعث شد که اولیویا پس از مرگش نیز اعتبار داشته باشد. باوجود اینکه او هرگز از لحاظ سلامتی قوی نبوده، ولی چهار دوره‌ی بارداری و یک آسیب ناشی از ورزشکستگی خانواده‌ی کلمنز را پشت سر گذاشته بود. (تواین به دلیل توصیه‌های اشتباه، بخش بزرگی از سرمایه‌ی خود را هم در بازار سرمایه و هم در راستای توسعه‌ی اختراعات مختلف از دست داد.) اما در سال ۱۹۰۲ فروپاشی فاجعه‌باری در سلامتی اولیویا رخ داد. پزشک به او توصیه کرد که به مکانی با آب‌وهوای گرم‌تر نقل مکان کند، از این‌رو آن‌ها به فلورانس ایتالیا رفتند. اولیویا در سال ۱۹۰۴ در آنجا درگذشت. تواین به‌شدت غمگین و پریشان بود، ولی ادای احترام او به همسر درگذشته‌اش، باعث شد که به‌عنوان یک الگوی اخلاقی شناخته شود. وقتی رمان «شاهزاده و گدا» در سال ۱۸۸۲ منتشر شد، نقد و بررسی‌هایی انجام شد که اکثراً مثبت بودند. البته برخی از منتقدان برجسته نیز ابراز ناامیدی کردند، چراکه از نظرشان تواین به‌جای ادامه دادن به‌عنوان یک نویسنده‌ی مدرن آمریکایی برای حفظ اعتبارش رو به نوشتن رمان‌های تاریخی آورده است.

جوزف گودمن، گزارشگر روزنامه‌ای از ایالت نوادا و مشاور تواین، اولین کسی بود که او را به‌عنوان یک نویسنده‌ی تمام‌وقت استخدام کرد. گودمن نیز از انتشار رمان «شاهزاده و گدا» راضی نبود و انتقاداتی که به آن می‌شد را لاپوشانی نمی‌کرد. او برای تواین نوشت: «چه چیزی شما را مجاب کرد که برای این موضوع به میان سیل و طوفان بروید در حالی که امروز بیشتر وقت خود را مشغول شست‌وشو در خانه بودید؟» پاسخ تواین در دفاع از خود — البته اگر پاسخ داده باشد — ثبت نشده است. سایر منتقدان انگلیسی

آزرده‌خاطر نیز با یک نویسنده‌ی آمریکایی که قوانین، تاریخ و نهادهای کشورشان را مورد انتقاد قرار داده بود، برخورد مهربانانه‌ای نداشتند. تواین در پاسخ به منتقدان بریتانیایی نوشت: «اگر کاشف به عمل بیاید که کتاب مقدس توسط یک آمریکایی نوشته شده است، آن را ستایش نخواهید کرد.» منتقدان معاصر نیز نسبت به «شاهزاده و گدا» خیلی لطف نداشتند و این رمان را در رده‌ی دوم آثار تواین پس از «ماجراهای تام سایر» و «ماجراهای هاگلبری فین» قرار داده‌اند. وان وایک بروکس^۱ از رمان «شاهزاده و گدا» به‌عنوان دستاویزی برای حمله به اولیویا کلمنز، همسر تواین، استفاده کرد. بروکس ادعا می‌کرد که علاقه‌ی اولیویا به «شاهزاده و گدا» به این دلیل است که او کار همسرش را سرکوب و سانسور کرده است. البته چیزی که می‌دانیم این است که او چنین کاری نکرده است و تنها به همان دلایلی که دخترانش کتاب را دوست داشته‌اند، به این کتاب علاقه داشت. در اکثر موارد، نقدهای کتاب خوب بود، اگرچه در پس تحسین و تمجید نقدها، می‌توان نوعی سرگردانی به‌خصوص را دید. جان گودمن تنها کسی نبود که فکر می‌کرد نوشتن یک رمان تاریخی در مورد کشور خارجی توسط یکی از اصیل‌ترین نویسندگان آمریکایی عجیب است. دوره‌ی که داستان در آن اتفاق می‌افتد، زبان و سبک رمان این حس را به خوانندگان و منتقدان القا می‌کند که گویی «شاهزاده و گدا» به‌هیچ‌عنوان اثر مارک تواین نیست. در واقع، تواین نیز این مسئله را پیش‌بینی کرده بود و حتی در نظر داشت تا کتاب را به‌صورت ناشناس و یا با اسم مستعار منتشر کند.

این کتاب در مورد پسرها و ماجراهای آن‌هاست، با توجه به اینکه کتاب «شاهزاده و گدا» تنها چند سال پس از اثر موفق «ماجراهای تام سایر» منتشر شده بود، خوانندگان تواین انتظار این مضمون را داشتند. (تواین این موضوع را در کتاب «ماجراهای هاگلبری فین» که چند سال بعد منتشر شد، ادامه داد.) او حتی منظور خود را در عنوان فرعی کتاب نیز ذکر کرد: «داستانی برای جوانان در هر سنی که هستند.»

بنابراین چرا در بخشی از جهان ادبی سردرگمی وجود دارد؟ تنها به یک دلیل، «شاهزاده و گدا» یک رمان تاریخی بود که از ابتدا داستانش برای هیچ‌کس شناخته شده نبود. ماجرای دوره‌ی تودور در آخرین روزهای عجیب و غریب حکومت هنری هشتم. علاوه بر این تواین برای نگارش این رمان درباره‌ی والتر اسکات، مطرح‌ترین رمان‌نویس تاریخی آن دوره، مطالعات دقیقی انجام داد. تواین در کتاب «داستان‌های طنز جدید و قدیمی» با

نام‌گذاری یکی از داستان‌هایش به‌عنوان «یک — افتضاح، عاشقانه وحشتناک قرون‌وسطایی» نشان داد که از ژانر ساده خوشش نمی‌آید. کلمه‌ی حذف‌شده در عنوان به‌راحتی قابل حدس زدن است.

داستان رمان — جابه‌جایی هویت بین ادوارد تودور، وارث تاج‌وتخت انگلیس و تام کانتی، یک گدا از مناطق محقر لندن — بسیار شسته‌رفته است و تواین توانسته با ترفندهایی آن را طنزآلود کند. با این حال لحظاتی در کتاب وجود دارد که منتقدان آن را «مضحکه^۱» تواین نامیده‌اند. در این لحظات داستان که بسیار ساده پیش می‌رود، زیربوم شرایط انسان‌ها را واکاوی می‌کند و آن را از منظر اجتماعی به‌دقت مورد بررسی قرار می‌دهد. تصویر بی‌رحمی افراطی و دردهای ناخوشایند در محله‌های پرجمعیت و فقیرنشین لندن در دوره تودور کار سختی نیست. تواین نیز از انتقاد به حکومت اشرافی کوتاهی نکرد و آن‌ها را به حرص و طمع، خیانت و خشونت آشکار متهم کرد. باید اعتراف کرد که برای خوانندگان معاصر تواین، کتاب «شاهزاده و گدا» اثری خنده‌دار نیست، ولی بسیار هیجان‌انگیز است. آیا این جبهه به موفقیت می‌رسد؟ آیا تام کانتی تاج‌وتخت را به دست می‌گیرد؟ آیا شاهزاده‌ی ولز تا آخرین روز عمرش در بدبختی و خشونت زندگی می‌کند؟ این موضوعات بسیار به هم نزدیک هستند و خوانندگان شک دارند که تواین بتواند یک پایان خوش برای این داستان رقم بزند.

یکی دیگر از مسائل این کتاب، زبانی است که تواین در نگارش آن به کار برده است. زبان این کتاب بسیار باستانی است و شخصیت‌های اشرافی کتاب نیز با زبانی صحبت می‌کنند که کلمات سخت زیادی دارد. شخصیت‌های اصلی کتاب نیز لهجه‌دارند و با صداهایی از حلق و نای صحبت می‌کنند. این همان مارک تواینی نیست که عامه‌ی مردم می‌شناختند، بلکه این رمان فاصله‌ی زیادی با سایر کتاب‌های او دارد؛ اما تواین همیشه یک دانشجوی دقیق و متبحر در خصوص زبان گفتاری بود. باوجود اینکه در زمان تودورها زندگی نکرده بود، ولی برای پرداختن به زبان شخصیت‌های شاهزاده و گدا، آثار زیادی از شکسپیر را مطالعه و بررسی کرد. در ابتدا شاید زبان کتاب، کمی ترسناک به نظر برسد ولی به‌مرور خواندن آن بسیار ساده می‌شود و درنهایت اصالت کتاب را افزایش چشمگیری می‌دهد. اگر شخصیت‌های رمان او به زبان دوره‌ی ویکتوریا صحبت می‌کردند،